

تاریخ عرفان و حکمت اسلام در قرن هفتم هجری رونق خاصی دارد. مولانا جلال‌الدین، ابن‌عربی، خواجه نصیرالدین طوسی، سعدی، نجم‌الدین رازی، ابوحفص عمر سهروردی، شمس تبریزی، فخرالدین عراقی، قطب‌الدین شیرازی، اوحد‌الدین کرمانی، و صدها تن دیگر از شهیرترین فرزانشان و نویسندگان اسلام در این قرن می‌زیستند و به فعالیت می‌پرداختند. در میان این بزرگان صدرالدین محمد بن اسحاق قونوی، که مهمترین شاگرد و پیرو ابن‌عربی و دوست صمیمی مولانا جلال‌الدین و خود عارف عالی مقامی بوده است، تاحدی تحت‌الشعاع آن بزرگان قرار گرفته و آن‌طور که شایسته رتبه و منزلت بلند اوست شناخته نشده است.

در میان پیروان مکتب ابن‌عربی و حکمای متأخر شیخ صدرالدین مقام بسیار والاّی داشته است. او را «شیخ کبیر» لقب داده‌اند و مهمترین شارح کلام «شیخ اکبر» ابن‌عربی می‌دانسته‌اند. به قول جامی مقصود ابن‌عربی «در مسأله وحدت وجود بروجهی که مطابق عقل و شرع باشد جز به تتبع تحقیقات وی میسر نیست»^۱. شاگردان شیخ صدرالدین مانند مؤید‌الدین چندی، سعدالدین سعید فرغانی، عقیف‌الدین تلمسانی، و فخرالدین عراقی در اشاعه افکار و عقاید ابن‌عربی تأثیر قطعی داشتند. در حقیقت آثار صدرالدین و شاگردان او سرمشق همه محققانی بوده است که بعداً در مکتب ابن‌عربی تخصص کرده‌اند، و عرفا و حکمای متأخر ایران و ترکیه و هندوستان همیشه شیخ اکبر را از دیدگاه صدرالدین می‌دیده‌اند.^۲

۱- نفحات الانس، به تصحیح مهدی توحیدی‌پور، تهران، ۱۳۳۶ ش، ص ۵۵۶.

۲- درباره اهمیت شیخ صدرالدین و شاگردان او در اشاعه مکتب ابن‌عربی رجوع شود به پیشگفتار سید جلال‌الدین آشتیانی و مقدمه اینجانب بر کتاب نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص جامی، تهران، انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، ۲۵۳۶.

آثار شیخ صدرالدین تا این اواخر در مدارس قدیم شهرت داشت و تدریس می‌شد. **فکوک**، **نصوص**، **مفتاح الغیب**، **نفحات الهیه**، **تفسیر الفاتحه** و **مفاوضات** (یعنی مکاتبات وی باخواجه نصیر) مورد استفاده طلاب عرفان و حکمت بوده و به همین دلیل در قرن گذشته بیشتر این کتابها به چاپ رسیده است.^۱ البته بهره برداری از این آثار عربی قونیوی کار هر کس نبوده است، چون اومسائل عرفان مکتب ابن عربی را در بالاترین سطح تحریر می‌کرده، و قبل از اینکه طالب بتواند از کتب او استفاده کند، لازم بود آثار ساده‌تری را از قبیل شرح **فصوص قیصری** و **تمهید القواعد** ابن ترکه اصفهانی خوانده باشد. **مفتاح الغیب** همراه با شرح آن از **فناری (مصباح الانس)** آخرین کتابی بوده که در بعضی از مدارس قدیم در عرفان نظری تدریس می‌شده است.^۲

اما علاوه بر آثار مشکل و پیچیده عربی، صدرالدین چند اثر بسیار روان و سلیس و نسبتاً ساده به فارسی نیز نوشته است.^۳ مانند **تبصرة المبتدی** و **تذکرة المنتهی** و همین رساله **مطالع ایمان**. این آثار را ظاهر آبرای عموم علاقه‌مندان به دین و عرفان نوشته، برخلاف آثار معروف عربی خود، که آنها را جهت استادان فن تحریر کرده است. در این آثار فارسی استادی او هم در عرفان و علوم دینی هم در نثر نویسی کاملاً ظاهر است. تحریر وی از مسائل عرفانی در واقع کمتر نظیر دارد و هویدا می‌سازد که تا چه حد بر غوامض و رموز عرفان تسلط داشته است، زیرا توانسته است جمله اصول دین و عرفان را با بیان ساده و بر پایه قرآن و احادیث بنویسد.^۴

رساله **مطالع ایمان** در کمتر منبعی به صدرالدین نسبت داده

۱- **الفکوک و النصوص**، در حاشیه و ضمیمه کتاب **شرح منازل السائرین**، تهران، ۱۳۱۵ ق. **النصوص ضمیمه تمهید القواعد** ابن ترکه نیز به چاپ رسید، تهران، ۱۳۱۶ ق. **مفتاح الغیب** در حاشیه **مصباح الانس بین المعقول و المشهود** فی شرح **مفتاح غیب الجمع والوجود**، شمس‌الدین محمد بن حمزه فناری، تهران، ۱۳۲۳ ق. **النفحات الهیه**، تهران، ۱۳۱۶ ق. **تفسیر الفاتحه** زیرا عنوان **اعجاز البیان فی تفسیر أم القرآن** در هند به چاپ رسیده است، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۸ ق، و زیر عنوان **التفسیر الصوفی للقرآن**، به تحقیق عبدالقادر احمد عطاء، در مصر، ۱۳۸۹ ق.

۲- سید جلال‌الدین آشتیانی، **پیشگفتار نقد النصوص**، ص ۳۵.

۳- قونیوی دارای حدود ۲۵ اثر مهم به عربی و فارسی است. رجوع شود به مقاله انگلیسی اینجانب در همین شماره **جاویدان خرد**.

۴- نمونه‌هایی را از کتاب **تبصرة المبتدی** جامی در **نقد النصوص** آورده است. رجوع شود به مقدمه آن کتاب، صفحه شصت.

شده است.^۱ ولی دلایل متعددی در دست است که این نسبت را مسلم می‌سازد. همه این دلایل را در مقدمه مجموعه رسائل فارسی قونیوی که در دست تهیه است خواهم آورد. اینجا فقط این نکته را متذکر می‌شوم که پس از مطالعه دقیق این اثر و تبصرة المبتدی و مقابله و تصحیح هر دو رساله قطعی شده است که هر دو رساله از قلم يك نویسنده است، و در مورد انتساب تبصرة المبتدی به شیخ صدرالدین شواهد زیادی وجود دارد.

تصحیح این رساله بر پایه چهار نسخه خطی انجام شده است؛ نسخه های حالت افندی ۹۲ (مورخ ۶۶۰) و یوسف آغا ۴۸۶۶ (مورخ ۶۶۳)، که عکس هر دو در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است، و نسخه رشید افندی ۳۳۳ (مورخ ۹۰۶) در کتابخانه سلیمانیه در استانبول و نسخه ۳۴۵۶ (قرن دهم) در کتابخانه مجلس در تهران. چون این رساله بعداً با آثار دیگر فارسی قونیوی چاپ خواهد شد، ضبط نسخه بدلهای و آوردن تعلیقات تفصیلی را به آن مجموعه موکول می‌کنم. در این رساله فقط آیات قرآنی در متن و مأخذ بعضی از اشعار را در یادرفی ذکر می‌کنم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس باد رافع حجب و هادی سبیل را، آن پادشاه و دود که ریاضت و تقوی را واسطه ارتفاع ظلمات حسی کرد و ایمان به غیب را مفتاح خزان کشف قدسی، و بدین دو مقدمه - ایمان و تقوی - عارفان جلال احدیت و عاشقان جمال صمدیت خود را نتیجه بهشت لقاء رسانید و در فردوس اعلی بساط قرب بگسترانید. وصلوات بر سرکان سرادقات ملکوت و حجاب بارگاه جبروت، سیما بر محرم خلوتسرای «قاب قوسین» (۹/۵۳) و سر و خلاصه کونین محمد

۱ - یکی از منابع مهمی که در آن قید شده است که این اثر از قونیوی است رساله دکتری اخیر استفان روسپولی، شاگرد هنری کر بین، در باره قونیوی است؛

Stephane Ruspoli, La Clef du Monde Suprasensible, Paris. Sorbonne, V section, 1975 (?), p. 19.

از منابع قدیمی که به نسبت این کتاب به قونیوی اشاره می‌کند یکی سلسله الاولیاء تألیف سید محمد نور بخش است. رجوع شود به *روضات الجنان و جنات الجنان* از حافظ حسین کر بلائی تبریزی، به تصحیح جعفر سلطان القرائی، جلد دوم، تهران، ۱۳۴۹ ش، ص ۶۰۶.

مصطفی و برآل و اشباع و صحابه و اتباع او، که سنده کعبه احديث و خزنة اسرار الهیت بودند.

و بعد: چون به بعد عهد نبوت بساط حق منظوی گشت، و اساس دین منهدم شد، و آفتاب ایمان روی به کسوف آورد، و نور اسلام در زاویه غربت متواری شد، و صدق اشارت صاحب شریعت صلوات الله علیه ظاهر گشت، که «الاسلام بدأ غریباً و سيعود كما بدأ غریباً، فطوبی للغرباء»، و ضباب ضلالت ارجای آفاق پوشانید، و ظلمات بدع و اهواء در اقطار مشرق و مغرب منتشر شد، هتاف غیب به زبان حال ایسن ندا می کرد: «ظهر الفساد فی البر و البحر» (۴۱/۳۰).

گر مخالف خواهی ای مهدی بیا از آسمان

ور موافق خواهی ای دجال يك ره سر بر آرا

اما به حکم آنکه سید راستگوی علیه السلام اخبار کرده است و وعده داده که «لا یزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق الی یوم القیامة» - تا آسمان و زمین را قیامی خواهد بود و قیامت را تأخیری، برکت زنده دلان عیسی نفس، که خزینه داران حضرت ربوبیت اند، در عالم ارضی باقی باشد: «أولئك خلفاء الله فی أرضه و صفوته من خلقه و الدعاة الی دینه». پس هر آینه در چنین عصری احیاء نفوس میته و تشویق ارواح طالبه را به چنان طایفه اقتدا کردن از امهات اعمال صالحه تواند بود.

و این کلمات بر فحوای این مقدمات در قلم می آید، مشتمل بر شرح سه اصل که مدار دین حنیفی بر آن است، و قرار ملت مصطفوی از آن - و هو الایمان بالله و بالنبوة و بالیوم الاخر - بروجهی که موافق کتاب خدا و مواطی سنت رسول علیه السلام و مطابق اجماع امت بود، و ذوق سادات کشف و ائمه طریق بدان گواهی دهد. و این لمعه را «مطالع ایمان» نام نهادم، و غرض این فقیر در مطاوی حروف و کلمات آن مشتمل خواهد بود بر فاتحه و خاتمه و سه مطلع. و من الله الاستعانة و منه الهدایة و التوفیق، و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

اما در فاتحه: دانستی است که آنها که به مبدأ و معاد تصدیق کرده اند و علی الجملة ممکنات را مستندی می دانند، و آدمی را بعد از فناء این جثه بقائی تصور می کنند، در دو قسم منحصراند: یا کسانی اند که از مشکلات نبوت اقتباس کرده اند و از وحی و تنزیل الهی فرا گرفته، یا کسانی که به قوت فکری سیر کرده اند و به قیاسات عقلی بوی برده. طایفه اول را «ارباب ملل» گویند، و طایفه دوم را «اصحاب نحل».

اما اصحاب نحل را تعارض آراء و ادله هر چه بیشتر است، و اقدام ایشان در مقام تحقیق هر چه متزلزل تر. «و ما یتبع اکثر هم الاظناً ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً» (۳۶/۱۰).

لقد طفت في تلك المعاهد كلها و سیرت طرفی بین تلك المعالم
 فلم أر الا واضعاً كف حائر علسی ذقناً أو قارعاً سن نادم
 بگذرد از عقل طبیعی تا نباید جانان را

صورت تخیل هر بی‌دین به برهان داشتن^۱

«بئس مطیة الرجل زعمه». غبنی عظیم بود طالب مستعد صاحب حزم را علی‌العمیا تتبع آراء
 متناقض کردن و به تقلید کافر بودن.

خواهی طیران به طور سینا پر سست مکن به پور سینا
 دل در سخن محمدی بند ای پور علی ز بو علی چند
 چون دیده راه بین نداری قائد قرشی به از بخاری^۲

و اما ارباب ملل قدم بر قدم انبیاء نهاده‌اند و از دریای غیب بتوسط شرایع رسل
 اعتراف کرده و عقل را به عقال امر و نهی باز بسته. و اکنون از آن شرایع جز حکم شریعت
 پیغامبر ما صلوات‌الله‌علیه - که ناسخ جمله شرایع است - بر روی زمین باقی نیست.
 و محققان این ملت در سه صنف منحصراند: صنف اول اهل ایمان به غیب‌اند، که
 انبیاء و رسل را به هر چه از حضرت ربوبیت بتوسط روح القدس به خلق آورده‌اند تصدیق
 می‌کنند و می‌گویند، «آمنّا بالله وبما جاء من عند الله علی‌مراد الله، و آمنّا برسول الله وبما جاء من
 رسول الله علی‌مراد رسول الله». و در این ایمان طریق بحث و نظر اصلاً مسلوك نمی‌گردانند،
 و عقل را از تصرفات فضول بکلی معزول کرده‌اند و راه سلامت پیش گرفته. «و أمان‌کان من
 أصحاب الیمین فسلام لك من أصحاب الیمین» (۹۵/۵۶).

صنف دوم علماء و اهل اعتبار و نظراند، که به دغدغه سر «أولئك كتب فی قلوبهم الايمان»
 (۲۲/۵۸) از اصول کتاب و سنت و اجماع امت عقاید حق به تسلیم فرا گرفته‌اند، و در
 تفصیل شرع و عجایب آیات اکوان امعان نظر کرده، و داد «قل انظروا ماذا فی السموات و
 الارض» (۱۰۱/۱۰) بداده، و بتوسط معلومات به مجهولات رسیده، و سیر فکری را
 به نور ایمان و تقویت اعمال صالحه پرورش داده، و به فضای عالم علم الیقین وصول
 یافته. «یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین أتوا العلم درجات» (۱۱/۵۸).

صنف سیم اولیاء و اصحاب کشف‌اند، که شراب «یحبههم» (۵۴/۵) در بزم «الست»
 (۱۷۲/۷) نوشیده‌اند، «ثم رش علیهم من نوره».

ما ز خسر ابات عشق مست آمدیم

نام «بلی» چون بریم چون همه مست آمدیم^۳

۱- دیوان سنائی، ص ۴۶۰.

۲- تحفة العراقرین، خاقانی، به اهتمام یحیی قریب، تهران، ۱۳۳۳، ص ۶۵-۶۶.

۳- دیوان عطار، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۹۵.

و چون به ندای «اهبطوا» (۳۶/۲) بدین ظلمت آشیان آمده اند و در چهار دیوار بشریت لباس ترکیب پوشیده -

و اظنها نسیت عهداً بالحمی و منازل^۱ بفراقها لم تقنع

- در بدایت مدتی لوح ایمان به غیب خوانده اند و بر شاهراه «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله» (۳/۳۱) به قدم تقوی عمری دراز سیر کرده ، تا آینه دل را به مصقل ایمان و تقوی از زنگه ممکنات و ظلمت کاینات بکلی پاک کرده اند و شایسته قبول تجلیات الهی و اشراقات قدسی گشته - «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم» (۹/۱۰) - و باز جمال فطرت مشاهده کرده و شهباز گم کرده باز یافته ، و از شبکات ملکوت این ندا شنیده : «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدين» (۷۳/۳۹).

خاتم گم کرده سلیمان بیافت یوسف گم بوده به کنعان رسید

سودازده خراسان از حال ایشان بدین بیت نشان می دهد:

دردی که به افسانه شنیدم همی از خلق

از علم به عین آمد و از گوش به آغوش^۱

و غرض این فقیر از تحریر این عجاله آن طایفه اند ، تا در بدایت این الفاظ یاد گیرند و معانیش بر سبیل اجمال تصور کنند. و چون به سلوک قطع عقبات بکنند و بر ظلمات بشریت بگذرند و به عین الحیوان رسند و به مراقبت خضر علیه السلام از مشرب «و علمناه من لدنا علماً» (۶۵/۱۸) سیراب گردند ، هر چه شنیده باشند ببینند و هر چه گمان برده باشند بدانند. زبان مرتبه ایشان همه این گوید :

شمس و قمر و بدر معانی ما ئیم مقصود ز سر کن فکانی ما ئیم

چون از ظلمات آب و گل بگذشتیم هم خضر و هم آب زندگانی ما ئیم

بعد از این در مقصود خوض کنیم و به وسیلت «لا حول و لا قوة الا بالله» به حضرت

احدیت تقرب جوئیم. «رفیع الدرجات ذوالعرش یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده»

(۱۵/۴۰).

مطلع اول

در حقایق اصل اول

و هو الايمان بالله

وآن مشتمل است بر سه کوب : کوب اول در تعریف ذات ، و کوب دوم در تعریف صفات ، و کوب سیم در تعریف افعال. «والله يقول الحق وهو يهدى السبيل» (۴/۳۳).

کوب اول

در تعریف ذات

بدان که قیوم وجود تعالی جده هستی است مطلق که نیستی را به کبریا و عزت هستی او راه نیست. هو الله الاحد الصمد. او بود، و با وی هیچ کس نبود. و او خواهد بود، و با وی هیچ کس نخواهد بود. و او هست به حقیقت، و با وی هیچ کس نیست. «لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه» (۸۸/۲۸).

با خدا غیر او محال بود در و درگاه و پاسبان همه هیچ

سبحان المتجلی عن کل جهة و المتخلی من کل جهة .

بی جهت چندانکه بینی پیش و پس

از همه سوئی یکی بینی و بس

و آنجا که جلال غیب هویت اوست - که آنرا «حضرت ذات» خوانند - هیچ فرشته مقرب و پیغامبر مرسل را بدان راه نیست. سبحانه ، سبحانه : «وما قدروا الله حق قدره» (۹۱/۶) . هر که به سمت امکان و داغ حدثان موسوم است، از عالم و جاهل و عالی و نازل، در عدم معرفت کنه ذات یکسان اند . «الخلق کلهم حمقى فى ذات الله».

ای پدید آور جهان که توئی کی شناسد ترا چنانکه توئی

رضوان الله على الصديق الاكبر ، نعم ما أشار اليه فى هذا المشهد : «سبحان من لم يجعل لخلقه سبيلا» الى معرفته الا بالعجز عن معرفته . هر چه در او هام و خواطر و عقول خلق گنجد او بیش

از آن است و برتر از آن است و بخلاف آن است. «فتعالی الله الملك الحق» (۱۱۴/۲۰).
 هیچ دل را به کنه او ره نیست عقل و جان از کمالش آگه نیست^۱
 بزرگی را از اهل معرفت پرسیدند که «ما المعرفة؟» فقال، «وجود تعظیم فی باطنک
 يمنعک عن التشبیه والتعطیل». و اهل شهود گفته اند که معرفت را حدی با تشبیه است و حدی با
 تنزیه. سر تنزیه روی در اسم «باطن» دارد، و سر تشبیه از احکام اسم «ظاهر» است.
 گر بگویم مشبیهی باشم و در نگویم ز دین تهی باشم^۲
 «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» (۳/۵۷).

ز پنهانی هویدا در هویدا است ز پیدائی نهنان اندر نهنان است^۳
 «لاتدرکه الا بصار» (۱۰۳/۶) و «لن ترانی» (۱۴۳/۷) اشارت به احکام اسم «باطن»
 است، و این را «موقف تنزیه» گویند. «و وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة» (۲۲/۷۵) و
 «رأیت ربی فی أحسن صورة» اشارت به احکام اسم «ظاهر» است، و این را «موقف تشبیه»
 گویند. و سبحان الله عن التشبیه و التنزیه.

چو پیدا و نهنان دانستی او را یقین می دان که نه این و نه آن است^۴
 با این همه عزت و عظمت خود را چنانکه خواهد به بندگان نماید، و اهل ایمان و
 معرفت او را به چشم سر ببینند، و ههنا تسکب العبرات. یکی از اکابر صحابه می گوید که،
 «ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رأی رب العالمین فی خضر من الفردوس».

از عشق اگر ت به دل در آید دیدن معشوق ترا سهل نماید دیدن
 ز نهار به سایه اش قناعت می کن جز سایه مپندار که شاید دیدن
 «سبحان من علا فی دنوه و دنا فی علوه و بطن فی ظهوره و ظهر فی بطونه». اوست که اوست،
 و اوئی همه چیزها بدوست. «لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر» (۱۱/۴۲). و این مشهد
 در غایت عظمت است، و کاملان و مقربان را زهره و یارای آن نبود که در این مقام بیش از
 این سخن گویند. جل الواحد الاحد.

آنچه دل داند حدوث است آنچه لب گوید حروف
 من ز دل چون دانمت یا از زبان چون خوانمت^۵
 «سبحان ربك رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین» (۱۸۰/۳۷).

۱- حدیقة الحقیقة، سنائی، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۹، ص ۶۱.

۲- حدیقة الحقیقة، ص ۸۲.

۳- دیوان عطار، ص ۶۵.

۴- دیوان عطار، ص ۶۶.

۵- دیوان سنائی، ص ۱۰۵.

کوکب دوم
در تعریف صفات

بدان - أيدك الله بنصره و جعلك من الموقنين - که خدای ودود به صفات تامات و اسماء حسنی موصوف و منوعات است. «ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها» (۱۸۵/۷). و اسماء و صفات پیش اولوالمعارج و المناجات دو لفظ مترادف است بريك معنی. و چنانکه ذات پاك او به ذوات خلق نماند، صفات مقدس او به صفات خلق نماند. بزرگی را از اکابر اهل معرفت پرسیدند که، «ما التوحيد؟» فقال، «اثبات ذات غیر مشبهة بالذوات ولا معطلة عن الصفات.» و اثبات صفات جلال و جمال او پیش اساطین معرفت واجب است، و يشهد بثبوتها ذوق الکامل من الانبياء و المرسلين.

حی است، والحي هو الإدراك للفعال. همیشه بود و همیشه باشد، و زوال و فنا را به کبرياء صمدیت او راه نیست. «هو الحي لا اله الا هو فادعوه مخلصين له الدين الحمد لله رب العالمين» (۶۵/۴۰).

عالم است. هرچه بود و هست و خواهد بودن اجمالاً و تفصيلاً و كلياً و جزوياً و در علم قدیم او یکسان است. ماضی و حال و مستقبل آنجا يك رنگ دارد. «و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو و يعلم ما في البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا يعلمها و لا حبة في ظلمات الارض و لا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين» (۵۹/۶).

مرید است. هرچه خواهد باشد و هرچه نخواهد نباشد. ايمان و كفر و عرفان و نكر و خير و شر و نفع و ضرر و فسق و عبادت و معصيت و طاعت همه به ارادت و قضاء اوست. «لاراد لقضائه و لا معقب لحكمه». و اگرچه به كفر و معاصی بندگان راضی نیست - «ان الله... لا يرضى لعباده الكفر» (۷/۳۹) - و ارادت غیر رضا است. و این مسئله از غوامض معارف است، و کمال کشف آن بر ظهور سر قدر موقوف است. و هرجانی را به ادراك جمال سر قدر راه نیست.

هیزم دیگری که باشد شهر روح الامین

خانه آرایان شیطان را در آن مطبخ چه کار^۱

و آنها را که به لجة دریای سر قدر راه داده اند از اقصاء منع کرده اند و گفته اند که «القدر سر الله، فلا تفشوه». حاصل آن است که همه به ارادت و مشیت اوست: «وما تشاءون الا ان يشاء الله» (۳۰/۷۶).

ماشت کان و ان لم أشأ
و ما شئت ان لم تشأ لم یکن

قادر است. از نیست هست می آرد و از لاشیء شیء پیدا می کند، و این از خواص جلال قدرت اوست. لا شریک له فی ذلك، سبحان الملك الحی، «هل من خالق غیر الله؟» (۳/۳۵). آسمان و زمین و عرش و کرسی و جن و انس و شیطان و ملک نفس بنفس به قدرت کامله او پدید می آیند. اگر خواهد، در یک نفس همه را به اصل خود برد - که عدم محض است - و باز خلقی نو ایجاد کند. «ان یشاء یذهبکم و یأت بخلق جدید و ما ذلك علی الله بعزیز» (۱۹/۱۴).

سمیع است. حرکات خواطر بندگان در شب تاریک زیر هفتم طبقه زمین چنان می شنود که زجل تسبیح اسرافیل و روح الامین زیر آسمانها.

بصیر است. کعبه و دیر و مسجد و خرابات می بیند، طاعت مطیعان در آنجا و معصیت عاصیان در اینجا مشاهده می کند. «ان الله یعلم غیب السموات و الارض و الله بصیر بما تعملون» (۱۸/۴۹).

متکلم است. با ملائکه و انبیاء و اولیاء سخن می گوید: «و کلم الله موسی تکلیماً» (۱۶۴/۴). تورات و انجیل و زبور و فرقان همه سخن اوست. تا دردل بود - که «نزل به الروح الامین علی قلبک» (۱۹۳/۲۶) - از صورت حرف و صوت منزله است، و چون به تشخص و القاء روح القدس در مظهري از مظاهر به سمع پاک مصطفی صلی الله علیه و سلم می رسید، لباس حرف و صوت می پوشید. و کمال این ذوق جز در مکتب «أدینی ری» دست ندهد، چه جانی باید قدسی و به نور احدیت بینا شده و از کوری جهل باز رسته، تا عجایب اسرار قرآن تواند دانست و حجب نقش حروف و کلمات را خرق کرد.

عروس حضرت قرآن نقاب آنکه بر اندازد

که دارالملك ایمان را مجرد بیند از غوغا

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا^۱

مع هذا محفوظ است در دلها، مقروء به زبانها، مکتوب در مصحفها. کتابت و صورت حرف و صوت محدث، و مکتوب و مقروء قدیم. «وانه فی أم الكتاب لدینا لعلی حکیم» (۲/۴۳).

کتاب حقایق ندارد نهایت

نه سورت در او هست پیدا نه آیت

هنوز این همه صحف منشور حرفی است

که جبرئیل کسردست از آنجا روایت

«ولو أن ما في الأرض من شجرة أقلام و البحر يمدّه من بعده سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله»
(۲۷/۳۱) .

اسماء و صفات او جل جلاله در حصر ننگجد ، و بر تفصیل آن جز او را عز سلطانه اطلاع ممکن نیست . بعضی آن است که از جناب ربوبیت اولوالالباب در دنیا بیاموزند، و بعضی در آخرت . و بعضی آن است که نه در دنیا معلوم شود و نه در آخرت . «أو استأثرت به في علم الغيب عندك» این بود .

اما مجموع این من حیث الاجمال در نظر عقلی که به نور ایمان مکحل بود در چهار قسم منحصر است: ثبوتی و اضافی و سلبی و خبری . اما آن مقدار که سالکان را در نشأت دنیا معرفت آن مهم است در آخر سورة الحشر بر سیل اجمال بیان فرموده است، و هو قوله تعالی، «هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم» (۲۲/۵۹) .

کوکب سیم

در تعریف افعال

بدان - ايدك الله بالتوفيق وهداك لسلك الطريق - که هر موجود که به چشم سر می بینی و به دیده عقل ادراک می کنی همه مخلوقات و افعال حق اند جل جلاله، و او و رای همه است، و به هیچ چیز از مصنوعات خود نماند. «أفمن يخلق كمن لا يخلق» (۱۷/۱۶) . و افعال او جل و علا علی سبیل الاجمال یا (الف) روحانی محض است، یا (ب) جسمانی محض، یا (ج) واسطه است میان عالم ارواح و عالم اجسام .

(الف) . اما آنچه روحانی محض است آن را «عالم ملکوت» گویند، و آن را جز به چشم جان نتوان دید، و شرح آن در عالم ملک - که آن را «عالم اجسام» خوانند - تعذری دارد . ان في ذلك لآيات لاولي الالباب .

گر نخواهی که بر تو خندد عقل نقد خوارزم در عراق میار^۱

«و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين» (۲۵/۶) . و تا به معنی از حیات جسمانی نمیرند، به حیات روحانی زنده نشوند . و تا به حیات روحانی زنده نشوند، معانی آیات ملکوت فهم نتوانند کرد .

درجهانی که عقل و ایمان است مردن جسم زادن جان است^۱

عیسی می گوید علیه السلام: «لایلیج ملکوت السموات من لم یولد مرتین».

اما حالا آنچه به غرض این فقیر متعلق است تعریف مراتب اهل ملکوت است بر سبیل اجمال تا طالب بسدان ایمان آورد و آن را معتقد خود سازد. «لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً» (۱/۶۵).

بدان ای عزیز - أعزك الله بمعرفة لغوامض القدسية - كه ملكوتیان سه قسم اند: (۱). کروبیان اند، و ایشان را «اهل جبروت» گویند، و هم العاكفون فی حظيرة القدس الهاثمون فی سبحات أنوار الذات.

(۲). و روحانیان اند، و ایشان دو قسم اند:

(قسم اول): بعضی حمله عرش مجید، و بعضی سدنه کرسی فسیح، «و ما نالاه مقام معلوم و انالحن الصافون و انالحن المسبحون» (۱۶۴/۳۷). و بعضی عمار سماوات سبع اند، و بعضی خزان جنان و نیران اند. «و ما یعلم جنود ربك الا هو» (۳۱/۷۴). و منتهای صفوف ایشان تا آسمان اول است، و هم «اهل الملكوت الاعلی».

قسم دوم: بعضی بر بسایط عناصر موکل اند، و بعضی بر مرکبات از معادن و نبات و حیوان و همچنین بر رعد و برق و سحاب و ضباب و جبال و بحار و قفار، لابل بر هر چیزی ملکی موکل است. و در اشارت مصطفی صلی الله علیه آمده است «ینزل مع کل قطرة ملك». و همچنین بعضی حفظه و موکل نوع انسان اند. و بر تفصیل اعداد ایشان جز علم قدیم آفریدگار احاطه نیابد. «و ما یعلم جنود ربك الا هو» (۳۱/۷۴). و هم «اهل الملكوت الاسفل»، «و لله جنود السموات والأرض» (۴/۴۸).

(۳). و جن و شیاطین از آن روی که ایشان را نیز به چشم سرتوان دید هم از اهل ملکوت اسفل اند. و بعضی از ایشان مؤمن اند؛ و بعضی کافر، و ابلیس سید و رئیس ایشان است. و حق تعالی تاقیامت او را و ذریت او را بر نوع انس مسلط کرده است «الاعباد الله المخلصین» (۴۵/۳۷). و سر تسلط ایشان بر آدمی هم از شعب سر قدر است. لایعلمه الا الله و الراسخون فی العلم.

و سالك را بدین همه ایمان واجب است، الی أن یأتی الله «بافتح أو امر من عنده» (۵۲/۵).

(ب). اما جسمانی محض - که آن را «عالم ملک» گویند - دو قسم است، سماویات و ارضیات. اما سماویات: چون عرش و کرسی و ثوابت و سیارات و سماوات سبع. و اما ارضیات: چون بسایط عنصریات و مرکبات از معادن و نبات و حیوان و آثار علوی، چون سحاب و برق و رعد و باد و باران.

و به حکم آنکه جز خواص را بر عالم ملکوت اطلاع نیست، ذکر آن در قرآن بر سبیل اجمال کرده‌اند. و چون این اجسام محسوس را کافه خلق به دیده حسی دایم مشاهده می‌کنند، در قرآن قدیم ذکر آن بسیار کرده‌اند و به طریق استدلال از آن بر ذات قدیم ارشاد کرده: «ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار و الفلك التي تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فأحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخرین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون» (۱۶۴/۲).

(ج). اما آنچه واسطه است میان عالم ارواح و عالم اجسام، آن را «عالم مثل و اشباح» گویند و در شرع «برزخش» می‌خوانند. و علماء بصیرت و اصحاب مکاشفات ارواح ملائکه و انبیاء را در آن عالم مشخص می‌بینند، و صور و اشباحی که در منامات و وقایع مشاهده می‌کنند در آن عالم است. و عجایب آن عالم نهایت ندارد.

اما اغرب و اعجب و اعز و اکمل افعال الهی انسان است. و او مرکب است از جمیع عوامل. هر چه در کونین ماثوث است در او مجتمع است، و او خلیفه خدا و سایه الوهیت و خلاصه و زبده اکوان است. و هر چه آفریده‌اند برای تکمیل مرتبه او آفریده‌اند. و چون او تمام شود و به عالم خود رجوع کند، آسمان را طسی کنند. و در آن روز اجسام در ارواح گم شود، چنانکه امروز ارواح در اجسام گم است. «یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده و عدلاً علینا انا کنا فاعلین» (۱۰۴/۲۱). و کمال شرح این مسئله مفصی می‌شود به افشاء سر قدر و معرفت غایات امور الهی. «وان الله کره لکم البیان کل البیان»، و اگر چه اهل دیده را این معنی در کتاب خدا روشن تر از آفتاب است. و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بدین معنی چنین اشارت کرده است که «ما أسرالی رسول الله صلی الله علیه و سلم شیئاً کتمه عن الناس الا ان یأتی الله تعالی عبداً فهماً فی کتابه». شرح مبادی و غایات در این آیت مدرج است، اما

مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پر از نسیم صباست

«ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الا للاباب الذین یدکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار» (۱۹۱/۳). ارجع الی ما کنت بصدده.

انسان و افعال و حرکات و خطرات و خطوات ظاهر و باطن او همه به ارادت الهی پدید می‌آید، نفس بنفس به قدری سابق و قدرتی لاحق. «انا کل شیء خلقناه بقدر» (۴۹/۵۴) و «ما أصاب من مصیبة فی الارض و لافی أنفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر» (۲۲/۵۷) اشارت به قدر سابق است. «و الله خلقکم و ما تعملون» (۹۶/۳۷) و «هل من خالق غیر الله» (۳/۳۵) عبارت از قدرت لاحق است، که ساعت بساعت ایجاد می‌کند. «کل یوم هو فی شأن» (۲۸/۵۵). اما به حکم آنکه انسان رهگذر افعال الهی است علی سبیل

المجاز حوالت فعل بدو می کنند. «ومارمیت اذرمیت ولكن الله رمی» (۱۷/۸).

کار ار چه به من نیست ولی بی من نیست

فاعل جان است و فعل او بی تن نیست

فعل از آدمی صادر می شود، اما آدمی به حقیقت فاعل نیست. اگر گویند، «این سطر بر این کاغذ از قلم صادر می شود»، راست گفته باشند؛ و اگر گویند، «به حقیقت از قلم صادر نمی شود»، هم راست گفته باشند، لکن به دو جهت مختلف. و اینجا تلاطم امواج دریای جبر و قدر است، و لاینجو من صدماته الا الکمل و الراسخون فی العلم. ایمان به قدر واجب است، و مشاهده زلت و تقصیر خود مقتضای ادب. و لاحول عن معصية الله الا بعصمة الله، و لا قوة على طاعة الله الا بتوفيق الله. و الكل بقضائه و قدره. و الاستعانة بالله و الاستعاذة به منه و التکلان علیه. و ماشاءکان، و مال می شأ لم یکن. و هو الحکم العدل اللطیف الخیر، «نعم المولی و نعم النصیر»

(۴۰/۸).

مطلع دوم
در حقایق اصل دوم
و هو الايمان بالنبوة

و آن مشتمل است بر دو کوب.

کوب اول

در تعریف مقدمات احکام طور نبوت و خصایص و عجایب آن

بدان - أهلك الله لمعائب أسراره و وفقك الله لاقتباس غرائب أنواره - که آدمی را اطوار است، و در هر طوری ادراکاتی است خاص، که مدرکات طور مستقبل به نسبت با طور حاضر غایب است. جنین را مثلاً ادراکاتی است خاص که مدرکات طفل رضیع به نسبت با ادراک او غیب است، و طور طفل رضیع طوری است و رای طور جنین. و همچنین طور متمیز را به نسبت با طور طفل رضیع همچو نسبت طور طفل رضیع است با طور جنین. و طور عاقل و رای طور متمیز است، و طور ولایت و رای طور عقل، و طور نبوت و رای طور ولایت، «و فوق کل ذی علم علیم» (۷۶/۱۲).

اکنون بدان که جنین را محال است از مدرکات طفل چیزی ادراک کردن، چه او در مختلق مشیمه محبوس است و به فضای این عالم نرسیده. و قس علی هذا. هر که مقیم طوری بود معین از اطوار انسانی از مدرکات طوری که و رای طور اوست عاجز است، چون مجسمه، که در طور وهم و خیال و مضیق آن به سلاسل تقلید مقید اند و مدرکات طور عقل به هیچ وجه فهم نمی توانند کرد. اما اگر از غیابة الجب وهم و خیال خلاص یا بند و به شهود فضای عالم عقل رسند، بدانند که در چه بوده اند.

سوف تری اذا انجلی الغبار أفرس تحتك أم حمار

به وقت صبح شود همچو روز معلومت

که با که باخته ای عشق در شب دیجور

همچنین نسبت عقلائی که معتکف طور عقل اند با طور ولایت چون نسبت مجسمه است با طور عقل. و در طور ولایت مدرکاتی است خاص که عقلاء از ادراک آن عاجزاند. و از آن مدرکات در عالم عقل و وهم جز تشبیه و تمثیل حکایت نتوان کرد. «وتلك الامثال نضر بها للناس و ما يعقلها الا العالمون» (۴۳/۲۹).

معانی است آنجا که در وهم ناید وز او فهم نکند خرد جز حکایت و به هرطوری که آدمی برسد باید که بهطوری که ورای طور اوست ایمان به غیب نقد وقت دارد. و اگر نه، وصول بهطور مستقبل ممکن نبود. و از وظایف ایمان به غیب یکی آن است که برطور مستقبل اصلاً به قیاس حکم نکند و خود را چون اکمه داند به نسبت با ادراک الوان، چه پیش از حصول قوه باصره هر حکم که اکمه کند بر الوان قیاس بر مسمومات و مسموعات همه خطا بود.

داند اعمی که مادری دارد لیک چونی به وهم در نارد^۱
و تا آدمی از شکم مادر طبیعت خلاص نیاید و از مشیمه بشریت بیرون نیاید و به عالم ملکوت نرسد، طوری ورای عقل به شهود و ذوق فهم نتواند کرد، الا ان يؤمن بالغیب. «واذ انتم اجنة فی بطون امهاتکم فلا تزلون انفسکم» (۳۲/۵۳).
دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی

یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی^۲
بعده تمهید هذه المقدمات بیاید دانست که نهایت عقلاء بدایات اولیاء است، و نهایت اولیاء بدایات انبیاء است. «والله فضل بعضکم علی بعض» (۷۱/۱۶). «تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض» (۲۵۳/۲). و آنچه از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که «للعلماء درجات فوق المؤمنین ما بین کل درجتین مسیره خمس مائة عام» اشارات به چنین چیزی است.

اکنون عجایب مدرکات طور نبوت و تفصیل آن جز انبیاء علیهم السلام فهم نکنند، اما رشی از آن که بعضی بهطور عقل رسیده است، و بعضی بهطور ولایت، و به ترجمانی عقل و علم چیزی از آن باز توان گفت، آن است که انبیاء را از افق غیب تفصیل مبدأ و معاد علی اتم الوجوه بی تعلیم و تعلم بشری بیخشدند و ضابطی کلی که نظام عالم صورت بدان بود بیاموزند، و هرچه عوام خلق را از ادراک مغیبات در منامات به کسوت امثله باز نمایند ایشان را در صریح یقظت بنمایند و قدرتی بدهند که هر تصرفی که در اجسام سماوی و ارضی خواهند باذن الله بکنند. و نتیجه هر عملی که در دنیا از آدمی صادر می شود بدانند، که در برزخ و قیامت و آخرت چه خواهد بود، و مقادیر ثواب و عقاب اعمال علی القطع و التحقیق

۱- حدیقة الحقیقة، ص ۸۲.

۲- دیوان سنائی، ص ۷۰۴.

بشناسند ، و مع هذا ایشان را به وساطت و سفارت روح القدس امر کنند به ارشاد ارواح انسانی و تکمیل نفوس بشری تا ایشان را به سعادت ابدی بشارت دهند و از شقاوت ابدی انذار کنند. «وما ترسل المرسلین الا مبشرین و منذرین» (۴۸/۶).

کوکب دوم

در نبوت مصطفی صلی الله علیه و سلم

و اشارتی به سر ربوبیت او

بدان - شرح الله بنور المعارف صدرک - که چنانکه طور نبوت منتهای اطوار انسانی است ، ذوق محمد مصطفی منتهای اذواق انبیاء و رسل است ، و او اکمل و افضل خلق است. و روز قیامت که جمله کاملان در عرصات حاضر باشند سید و خلاصه اولین و آخرین او خواهد بود. و در اعالی درجات فردوس اعلی رتبتی است که از آن عظیمتر رتبتی نیست ، و آن را «مقام محمود» گویند . «ومن اللیل فتهجد به نافلة لك عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً» (۷۹/۱۷) و آن جزیک شخص را شایسته نبود و مخصوص است. و شریعت او ناسخ شرایع است، و دین او اکمل ادیان است ، و او خاتم انبیاء و سید رسل و اشرف سادات علیین است صلی الله علیه و علی آله. «ماکان محمد أباً أحد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین» (۴۵/۳۳) .

تا شب نیست صبح هستی زاد آفتابی چو ندارد یاد^۱
هر که چون خاک نیست بر در او گر فرشتست خاک بر سر او^۲
سبحان من أرسله بالحق الى الکافة بشیراً و نذیراً «و دعایاً الى الله باذنه و سراجاً منیراً» (۶/۳۳) ،
ختم به النبوة و کمل به الرسالة ، فتوهم النبوة بعده جهل و طغیان ، لان الزیادة علی الکمال نقصان .

مطلع سیم

در حقایق اصل سیم
و هو الايمان باليوم الآخر

و آن مشتمل است بر دو کوب.

کوب اول

در ایمان به بقای آدمی بعد از فزای صورت بشری

بدان - نصرک الله و طهرک عن ظلمات البشریة - که ارواح آدمی را برای بقای ابدی حیات سرمد آفریده اند ، و به وحی خدا و شهادت انبیاء و شهود اولیاء و استبصارات علماء و حکماء زوال و فناء را بدیشان راه نیست . «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحياء عند ربهم» (۱۶۸/۳).

سقوط مرگ در جهان تن است مرگ رادر جهان جان ره نیست
«انکم خلقتم للابد و انما تنقلون من دار الی دار.» و القبر روضة من ریاض الجنة أوحفرة من حفر النیران» .

اندر آن بقعه زاهل نفس و نفس مرگ میرد دگر نمیرد کس

«یؤت الموت یوم القیامة علی صورة کبش أملح ، فذیح بین الجنة و النار» .

و ادراک این مسئله و امثال این به ترکیب مقدمات عقلی مما اصطلحت علیها النظار و دونوها فی کتبهم ممکن نیست . «وأتوا الیبوت من أبوابها» (۱۸۹/۲) . طلوع صبح یقین از مشرق عالم ملکوت بر ایمان و تقوی موقوف است: «ولوأن أهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض» (۹۶/۷) . جانی باید از غواشی ظلمت طبع پاک شده و مدتی قابل انعکاس اشعه آفتاب ازل گشته تا او بقای نفوس بشری به یقینی شک زدای و کشفی ظلمت سوز فهم تواند کرد . «هو الذی أنزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم» (۴/۴۸) . پیداست که به صورت خیال دوسه متحیر شاک از احوال آخرت چه

فهم توان کرد : «ان يتبعون الاالظن وان هم الايخرون» (۶۶/۱۰) .
 مردان می معرفت به اقبال کشند کی چون جهلا دردی اشکال کشند
 هرچه آن به دلیل روشنت خواهد بود آبی است که از چاه به غربال کشند
 اللهم اجعلنا من أمة محمد بفضلك و سعة رحمتك ، یا قیوم ، یا هادی .

کوکب دوم

در ایمان به برزخ و حشر و قیامت و عموم احوال آخرت

بدان - رفع الله عن بصیرتک غشاوة البشریة - که چون آدمی به مرگ طبیعی از این
 هیکل محسوس علاقه منقطع گرداند ، اول منزل که در راه است عالمی است از غرایب
 عوالم الهی ، که آن را «برزخ» گویند ، و قرآن قدیم از آن چنین حکایت می کند که «ومن
 ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» (۱۰۰/۲۳) . و سؤال منکر و نکیر ، که پیغامبر خدا صلوات الله
 علیه از آن خبر داده است ، در آن عالم باشد به صورت جسدانی . و از جمله عجایب این
 عالم مشارالیه یکی آن است که آدمی هرچه در دنیا کرده باشد از خیر و شر در آنجا به صورتی
 مطابق آن بازیند . «یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء تود لو أن
 بینهم أمداً بعیداً» (۳۰/۳) . و غرایب این عالم در حصر ننگند ، و حکم این نشأت تا روز
 حشر اجساد باقی بود .

«ونفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون» (۵۱/۳۶) . و آن روز
 قیامت کبری است . «قل ان الاولین والآخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم» (۴۹/۵۶) .
 ارواح بشری را باز در اجسام تصرف بخشند و آسمانها در نوردند و این زمین را به زمینی
 دیگر مبدل کنند . «یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات و برزوا لله الواحد القهار» (۴۸/۱۴) .
 کواکب را فرو ریزانند و آفتاب و ماه را سیه گردانند : «وان الشمس والقمر یکوران
 فی النار یوم القیامة» .

در قیامت شمس از آن گردد سیاه تا شود معلوم کوهندوی تست

و عرش را به هشت فرشته بردارند : «والملك علی أرجائها و یحمل عرش ربك فوقهم یومئذ
 ثمانية» (۱۷/۶۹) . و حق تعالی به مظهری عظیم تجلی کند چنانکه اهل عرصات همه او را
 ببینند ، هر یک به حسب اعتقاد خویش . و از اینجا گفته اند ،

نظارگیان روی خوبت چون در نگرند از کرانها

در روی تو روی خویش بینند زینجاست تفاوت نشانها ۱

و فضل قضا کند میان بندگان . « و نضع الموازين القسط ليوم القيامة فلا تظلم نفس شيئاً و ان كان مثقال حبة من خردل آتينا بها و كفى بنا حاسبين » (۴۸/۲۱) . و ترازوی لایق این کار به حسب آن نشأت به نسبت با ادراک خلق پیدا کنند .

و به زمین دوزخ جسری بکشند ، که آن را « صراط » می خوانند ، از شمشیر تیز تر و از موی باریکتر . و مراتب عبور خلق بر آن متفاوت بود : فمن طائر يطير و من سائر يسير و من حاب يحيو و من ساقط يسقط الي حطامات أسفل الجحيم . هر که را در دار دنیا ثبات قدم بر صراط مستقیم شرع بیش بوده باشد طیران و سیر او آنجا کاملتر بود .

و به حوض مورد ، که آن را « کوثر » گویند ، سعداء و اهل بصیرت را راه دهند و از آن سیراب گردانند . و سید اولین و آخرین محمد مصطفی را صلی الله علیه به مقام محمود رسانند ، و آن فتح باب شفاعت است . لوی حمد به دست او بود ، و جمله سادات اولاد آدم از انبیاء و اولیاء زیر سایه آن باشند . اول شفاعت او کند ، آنکه انبیاء و اولیاء و علماء و هر مؤمنی را به قدر رتبت او شفاعتی بود . ابرار را به نعیم ابدی راه دهند و فجار را در جحیم سرمدی باز دارند . عاصیان امت را عذاب منقضی گردد ، و کفار و اهل شرك را شقاوت و عذاب الیم مؤبد ماند . و در درکات دوزخ افانین و انواع آلام روحانی و جسمانی خواهد بود ، لیکن اکبر و اصعب آن آلام محجوبیت ایشان بود از شهود جمال ربوبیت .

دوزخ بیم و ترسی نیست ما را بلای جان ما دود حجاب است

نعوذ بالله من ظلمة حجاب به ، « کلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون » (۱۵/۸۳) .

و بر درجات و غرف بهشت اسالیب و اجناس لذات روحانی و جسمانی خواهد بود ، لکن اشرف و اعظم آن لذات لقای بی چون و بی چگونه پروردگار حی و دود رب العالمین بود ، « فی مقعد صدق عند مليك مقتدر » (۵۵/۵۴) .

چون تو نمودی جمال عشق بتان شد هوس

روکه از این دلبران کار تو داری و بس^۱

« فمن كان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرك بعبادة ربه أحداً » (۱۱۰/۱۸) .

ای طالب دنیا تو یکی مزدوری وی عاشق خلد از این حقیقت دوری
وی شاد به هر دو عالم از بی خبری شادی غمش ندیده ای معذوری

این قدر در چنین مختصری بیش ننگند ، با آنکه اولیاء مکاشف و علماء راسخ دانند که حاصل اذواق سیاران کشور قدس در این اوراق برسبیل اجمال مزبور و مسطور است . و معانی آن بر سبیل تفصیل جز در مکتب « و علمناه من لدنا علماً » (۶۵/۱۸) نتوان آموخت . و سرچریده مقدمات دخول آن مکتب تطهیر لوح دل است از نقوش کونین به طلایه ایمان و تقوی .

چون لوح دل از هر دو جهان پاک بشوئی

روح القدس آید به تماشای جمالت

اسرار وجودت همه يك يك بنویسند

کس را نبود طاقت ادراک کمالت

بعد از این در خاتمه کلمه‌ای چند بر سبیل تذکره و نصیحت بنویسم . اسمعنا الله و

ایاکم ووفقنا لما یحب ویرضی .

خاتمه

بدان ای عزیز - أوصلك الله الى أسمى مراتب السائرين - که هر طایفه‌ای را از طوایف علماء در فنون خویش اصطلاحات و قواعد و موازینی است که بر تفصیل علوم ایشان اطلاع یافتن بر ضبط و فهم آن موقوف است. اکنون این طایفه را نیز، که اهل شهود و معرفت‌اند، اصطلاحات و قواعد و موازینی است که آن را مجمل و مفصل گفتن مستلزم مقدمات بسیار است. و هذه للمعة لا یحتملها.

اما موازین ایشان در چهار قسم منحصر است: کتاب خدا و سنت رسول علیه السلام و اجماع امت و دل. و مراد بدین دل دلی است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم در وصف آن از حضرت الوهیت چنین حکایت می‌کند: «لم یسعی سماءى ولا أرضى، و وسعی قلب عبدی المؤمن اللین الوداع». و تا درون از قاذورات طبیعت و ظلم اکوان به متابعت شریعت و طریقت بکلی پاک نشود، این چنین دل به دست نیاید.

دل محرم عشق و مخزن اسرار است
در باغ وجود دل گلی بی‌خار است
مقصود همه دل است شك نیست و لیک
تا دل یا بسند درد دل بسیار است

بعد تمهید هذه المقدمة هر چه عارف و سیار را از افق ملکوت در لوح دل ساطع شود باید که با کتاب خدا موازنه کند. اگر موافق بود، قبول کند، و اگر نه، بدان التفات ننماید؛ پس با سنت رسول علیه السلام: اگر مطابق بود، بحکم بصدق، و اگر نبود، بتوقف فیه؛ و همچنین با اجماع علماء و شایخ امت قدس الله ارواحهم. از شیخ ابوسلیمان دارانی رضی الله عنه منقول است، «و ربما نکت الحقیقة قلبی أربعین يوماً، فلم أذن له الا بشاهدین من الكتاب والسنة»، چه اغالیط این راه نهایت پذیر نیست در تشابه آیات آفاق و انفس فی المکاشفات الصوریة والمعنویة. و لا ینجمن تلاطم أمواج بحارها الا السادة من عباده المخلصین، و قلیل ما هم.

لاجرم به شیخی سالک محق محقق احتیاج ضرورت می‌افتد الا فی الشاذ النادر. «ومن لأستاذله، فان الشیطان أستاذه» اشارت سلطان العارفین ابو یزید بسطامی است رضی الله عنه. آن را که دلیل ره رخی چون مه نیست او بر خطر است و خلق از او آگه نیست

چه حق عز سلطانه به کمال فضل و رأفت در نفس شیخ و سایه صحبت او نوری و سری
تعبیه کرده است که عبارت از شرح آن قاصر آید.

جز به فرمان پیر کار مکن پیر دانش نه پیر چرخ کهن

«الشیخ فی قومه کالنبی فی أمته».

«یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون»
(۳۵/۵). محققان گفته اند، «وابتغوا الیه الوسیلة» امر است به طلب کردن شیخ.

درداهاش اگر به پیشوائی برسی سر در قدمش نه که به جائی برسی

بی دردان را در این قدح رنگی نیست کز درد دل خود به دوائی برسی

و چون بیافت، تازمان ظهور سلطان حقیقت و وصول کمال عبودیت ملازمت خدمت کفش
اورا مایه سعادت کبری داند. و اوامر و نواهی اورا به جان و دل استقبال کند، تا در سایه دولت
او پرورده نفعات لطف و صدمات قهر جمال و جلال شود و از اغالیط و تمویهات وهم و خیال
بکلی خلاص یابد.

ومع هذا یقین داند که مدار فلک سلوک صراط مستقیم بر دو قطب است: ملازمت و
مخالفت؛ مخالفت هوا و ملازمت ذکر خدا. و حصول مقدمات و نتایج این دو قطب چنانکه در
صحبت زنده دلی صاحب روزگار دست دهد به طریقی دیگر امکان ندارد.

وعلی الجملة ملاک این کار تفریح محل و قطع علاق است. در آن کوشد که جز با خدا
انس دلش نقد نبود، چه در قیامت جز بیدان خلاص نخواهد بود. «یوم لا ینفع مال و لا بنون
الا من أتى الله بقلب سلیم» (۸۸/۲۶). نردبان سرادقات توحید صحت تجرید است.

تا با توهوای سوزنی خواهد بود گر عیسی مریمی که بارت ندهند

اما اکتف حجب و اشد آن تعلق آدمی است به اشخاص نوع انسی. واکا بر معترف شده اند
که این عقبه دشوارترین عقبات است. و بدان بازماندن منتج حرمان کلی: «انما اتخذتم من
دون الله اوثاناً مودة بینکم فی الحیوة الدنیا ثم یوم القیامة یکفر بعضکم ببعض» (۲۵/۲۹).
و این تعلق را به آدمی اقسام است، و شرح آن تطویلی خواهد شد. و اکثر آن در طریق زیان
می دارد. واکا بر گفته اند، «من علامة الافلاس الاستیناس بالناس». و قرآن قدیم در دفع آن
چنین تعلیم می کند: «واذکر اسم ربک وبتل الیه تبئلاً رب المشرق و المغرب لاله الا هو فاتخذہ
وکیلاً» (۸/۷۳). و از غیب به ترجمانی محبت چنین تعبیر می کند:

با درد بساز چون دوی تو منم باکس منشین چو آشنای تو منم

فی الجملة قواطع و عقبات بسیار است، و خلاص از آن جز به متابعت شریعت و انقیاد شیخ
ممکن نیست.

راهیست پر از هزار آفت گه شیب به پیش و گه فراز است

و تا کثرت باقی بود حکم راه باقی بود، و چون کثرت نماند، سیار نیز از میان بر خیزد، «جاء

الحق وزهق الباطل» (۸۱/۱۷).

خم وحدت کند همه يك رنگ

این همه رنگهای پر نیرنگ

و تا ذره‌ای از سیار باقی بود، نقاب غیرت عزت از جمال فردانیت محض بر ندارد.

تو ز عزت جمال نمائی

تا ز ما ذره‌ای بود باقی

و یقین داند که سلوک راه خدا جز به عنایت خدا نتوان کرد: «من ظن أنه يصل الى الله

بغير الله، فقد مكر به».

کالبتہ به تو بسی تو رسیدن نتوان

عمریست که گشته است بر بنده عیان

و وصول به معامله ممکن نبود، و بی معامله سنت نرفته است.

لیکن به نهاده جز به جهدی نرسی

نهاده به جهد هیچ کس را ندهند

و خاتمه حکم سابقه دارد، و آنچه به اول بوده است به آخر همان خواهد بود. و نظام

کلی روی درخیزد، و سبق رحمت راست. «سبق رحمتی غضبی.» و حسن ظن به جناب

ربوبیت از محاسن عبودیت است. «والله يدعوا الى دارالسلام ويهدى من يشاء الى صراط مستقيم»

(۲۵/۱۵). «اذكروا الله ذكراً كثيراً وسبحوه بكرة وأصيلاً» (۳۳/۴۲). «واعتصموا بحبل

الله جميعاً» (۳/۱۰۳). «ان الله يأمر بالعدل والاحسان وابتاع ذى القربى وينهى عن الفحشاء و

المنكر والبغى يعظكم لعلكم تذكرون» (۹۰/۱۶).

به تصحيح: ويليام چيتيك